

و دیگر از خطاطان ماهر حاجی محمد حسین ولد حاجی قطبی بوده و در نوشتن خط ثلث و نسخ بهره تمام یافته و اکثر اوقات همت بر تعلیم قواعد آن فن می گذاشت و از نتایج قلم مشارالیه کلام الله مجیدی است که در مسجد جامع کبیر عباد الله تلاوت می نمایند.

۵ و دیگری از خطاطان آن ملک سیادت پناه میر محمد فضایل [۴۰۳ ب] طباطبایی است. مشارالیه سید درویش صالح متقی کم آزار است. قریب بیست سال میشود که در محکمه قضات به امر تحریر قیام دارد [و] احدی را از خود آزرده نساخته و حسب المقدور در فیصل قضایای درویشان سعی نموده و هر گاه از آن شغل فارغ می گردد بقیه اوقات صرف کتابت می نماید.

۱۰ و دیگری از خوشنویسان و سرآمد طرفا و خوش طبعان مولانا رحیمای قاری است که در خط نستعلیق رایت بی مثلی می افرازد و با وجود حسن خط و خلق انواع فنون و اصناف کمالات حاصل نموده و اکثر اوقات همت بر تعلیم قواعد آن می گمارد. قطعاتش چون گلهای بهاری روح افزای و خطش چون خط خوبان دلربای. در فنون شعر و معما سرآمد بلغا و اشعار آبدارش رشک چشمه حیوان و بنات افکار ابریکارش غیرت حورو ولدان ایبات دلاویزش ناسخ سخنان سخن سنجان و لطایف لطف آمیزش مرغوب طبایع انسان. هر کس که اشعار شیرین او شنید و ظرافتهای رنگین او استماع نمود [۳۰۴ الف] به جان و دل جویای صحبتش گردید،
شعر :

رخساره او ندیده چون مردم چشم

فی الحال درون دیده جایش دادند

۲۰ در شهر سنه ثمانین و الف به پایمردی قابلیت و به دستگیری استعداد به اردوی معلی شتافت و قطعات و اقسام کمالات خود به عرض مقربان بارگاه خلافت پناه خاقان سلیمان شان رسانیده به درجه قبول و خلعت استحسان رسیده سرافراز شد و مدتی در اصفهان جنت نشان با اعزه و ارباب دانش گوی مصاحبت و نرد مجالست پاخته

باز به وطن مألوف مراجعت نموده و حال تحریر در خطه یزد با دوستان یکدل و
محبان مشفق صحبت داشته به زبان حال می گوید، شعر :

صحبت غنیمت است بهم چون رسیده ایم

تا کی دگر بهم رسد این تخته پاره ها

و این بیت را به آن جناب نسبت می دهند که در تعریف شکیله نام مطلوب

خود فی البدیهه به رشته نظم کشیده، شعر :

شپش سر شکیله بنظر چنان نماید

که میان سنبلستان چرد آهوی خطایی

و دیگری از صاحب خطان ملازگی ولد کوچکتر فضیلت پناه مولانا محمد

محسن معلم است. در سنه احدی و ثمانین بعد الف که ولد مر حومش به سرای باقی

خرامید بر زیلوچه تمکین قرار گرفته همت بر تعلیم اطفال مؤمنین گماشت،

مصراع :

به جای پدر شاد و خرم نشست

و تخته جفا بردامان خردسالان دبیرستان بیغمی گذاشته به تازیانه [۳۰۴ ب] صلابت و

۱۵ زهر چشم نگاه رونق عیش و نشاط از دلشان در ربود، بیت:

در ایام او روز طفلان چو شام

شب از بیم او خواب ایشان حرام

و یکی دیگر از خوشنویسان معروف و مشهور مولانا بهاء الدین هزارسپ

بود که چون یاقوت مستعصمی سرآمد گشته نظیر نداشت و در علم انشا و مهارت

۲۰ در آن رایت بی مثلی می افراخت. اکثری کتابه های عمارات یزد مثل کتابه «مسجد

جامع» که به فرموده شاه نظام کرمانی وزیر یزد سوره انا فتحنا منقوش نموده و

استادان سحر آفرین کاشی ساز به کاشی تراشیده نصب نموده، ترتیب داده اند.



لله الحمد والمنة که به تأیید احدی و توفیق سرمدی فصل سابع از مقاله دویم
من مجلد ثالث جامع مفیدی به اتمام رسید و فارس واسطی نژاد خامه بدیع هنگامه
عنان بیان به صوب احوال طبای عیسوی انفاس معطوف گردانید، بمنه و کرمه

[۳۰۵ الف] فصل ثامن از مقاله دویم
در ذکر اطبای مسیحادم و حکمای خضر قدم

به نام حکیمی که روز نخست

شد از حکمتش کار عالم درست

۵

پی موری از حکم او سر نتافت

سر مویی از سرّ او کس نیافت

دهد قطره آب را چشم و گوش

نهد در کفی خاک فرهنگ و هوش

پدید آورد از تف خون و شیر

۱۰

حکیمان دانای روش ضمیر

کند بخت بر آن زبان آفرین

که گوید ثنای جهان آفرین

بر رأی عقده گشای اکابر و اهالی مخفی نماناد که علمای فن تاریخ و سیر

اتفاق دارند که در زمان سلطنت و پادشاهی جمشید بن یافل بن لامخ که از نسل

۱۵ قابیل بن آدم علیه السلام بود در علم طب شروع نمود و پیش از وی کسی دیگر این

علم شریف را نمی دانست و طبقه جلیله اطبا همواره معزز و مکرم بوده اند و سلاطین

معظم در باب تعظیم و تکریم و رعایت و تربیت ایشان اعتنا و اهتمام می فرموده اند

و پیوسته در خطه دلگشای یزد اطبای حاذق و حکمای مدقق بوده و هستند و احوال

جمعی که بر فقیر حقیر بی بضاعت ظاهر گردیده به دستیاری خامه سخن گذار
[۳۰۵ ب] بر صفحه بیان می آورد.

عالیجناب حکمت مآبی معالی آثاری مولانا
مؤیدالدین محمد الحموی

از سایر اولاد مولانا سعدالدین محمد حموی بلکه از اکثر علماء فضایل-
پناه و اطباء حذاقت دستگاه به جودت طبع سلیم و سلامت و ذهن مستقیم امتیاز تمام
داشته و در ایام جوانی تحصیل کمالات نفسانی نموده در علوم معقول و منقول نقش
مهارت بر لوح خاطر نگاشته. و فورو و قوف آن حضرت در علم طب به مرتبه‌ای بوده
که اگر جالینوس و بطلمیوس در زمانش می بودند در خدمت او به دو زانو در آمده
دست ارادت و شاگردی به دامانش می زدند و به مطالعه نسخه‌جات افادت سماتش
زنگ امراض و علل ازالواح خاطر سقیم مزاجان میزدودند. اگر تمامی صفحات
این اوراق به ذکر کمالات و فضیلت و بیان نجابت و حذاقت آن ارسطو صفت
بیاراید عشری از اعشار آن مرقوم نخواهد نمود. لاجرم درین مقام به همین قدر اختصار
می نماید و به دستیاری خامه بلاغت شیم به ذکر احوال خلف آن مسیحا دم می پردازد.

اعلم اطباء زمان و اکمل [۳۰۶ الف] حکماء دوران

مولانا سالک الدین محمد الحموی

آن حکیم مؤسس مبانی فضایل و سالک مسالک اخلاق با طبعی مخزن نفایس
علوم اسرار و حکم و ذهنی معدن سرایر خواص [حدوث] و قدم، شعر:

رای پیرش تتق سر قضا را محرم

دل پاکش نظر لطف خدا را منظور

در خطه فرح فضای یزد در معالجه مرضی و ازاله علل برایا میمنت انفاس مسیحا
ظاهر می نمود و مهارتش در علم طب بلکه در سایر علوم به مرتبه‌ای بود که
قلم سخن آرا از تبیین آن به عجز و قصور اعتراف دارد و کمال فضل و دانش آن
جناب درجه‌ای داشته که بیان بنان فصحا توضیح آنرا کماینبغی از جمله محالات

می‌شمارد. تألیف کتاب افادت آیات «هیكل فيل» بر ثبوت این دعوی برهانیست معین و تلطیف عبارات و بیان خواص اشیا و سایر فنون آن نسخه شریفه بر وقوع این معنی دلیلی است مبرهن.

در اواخر ایام سلطنت خاقان گیتی‌ستان شاه عباس صفوی مؤوی بهادرخان

- ۵ پهلوی بر بستر ناتوانی نهاد و چون زمان [۳۰۶ ب] حلول اجل مقدر در رسیده بود استعمال اشربه و اغذیه اصلانافع نیفتاد، مصراع: طبیب کیست فلاتون اگر شود بیمار؟ نا کام آن حکیم فطنت شعار دل بر واقعه ناگزیر نهاده از عالم ناپایدار در گذشت، شعر:
- درین دقیقه بمانند جمله حکما

که آدمی چکند با قضای کن فیکون

- ۱۰ اصول نبض چو شد منحرف ز جنبش اصل

بالای عجز فرو رفت پسای افلاطون

صلاح طبع چو روی فساد روی نمود

بماند بیهوده در دست بوعلی قانون

میرزا نجیم بیک و میرزا جعفری

- ۱۵ علو نسب و رتبت حسب ایشان بسان فروغ آفتاب بر تمامی معشر بشر ظاهر و هویداست و عظم‌شان و شرف دودمان آن دو جوان پسندیده خصال حمیده فعال محتاج به شرح و بیان نیست، مصراع:

به ماهتاب چه حاجت شب تجلی را.

آن دو نهال خجسته که در گلزار فضل و کمال پرورش یافته و از چشمه

- ۲۰ صافی حذاقت و به آبیاری باغبان حکمت آب خورده فرزندان مولانا سالک‌الدین محمد بوده‌اند و در بلده یزد در معالجه مرضی و ازاله علل برایا میمنت انفس مسیحا ظاهر می‌نموده‌اند. میرزا نجیم بیک در «قلعه چاه خاور» که وسط راه بافق و یزد است داعی حق را لبیک [۳۰۷ الف] اجابت گفته به منزهات ریاض جنان شتافت.

و میرزا جعفری بعد از مراجعت از سفر هندوستان در سنهٔ خمس و اربعین و الف از بلدهٔ یزد، مصراع :

کرد رحلت به سوی خلد برین

و از آن ارسطو دانش افلاطون منش خلف ارجمندی میرزا سالك الدین محمد نام به یادگار مانده که به لطف طبع و صفای ذهن موصوف و در علم طب و مهارت در آن از ابناء زمان ممتاز و به احیاء سنن سنیة آباء عظام و اجداد کرام قیام و در معالجهٔ مرضی و ازالةٔ علل برایا میمنت انفاس مسیحا ظاهر می سازد. محل سکنی و منزل حکمت انتماء آن سلسلهٔ حذاقت دستگاه در «محللهٔ شهرستان» داخل شهر یزد بوده و هست .

سلسلة اشرف و اعیان زبده و خلاصهٔ اطباء زمان میرزا

عبدالکریمای حکیم

به اصناف سیرسنیه و شیم مرضیه معروف و به لطف طبع و صفاء ذهن و اخلاق حمیده و اطوار پسندیده موصوف بود و به تحصیل فضایل و کمالات و تکمیل اسباب بزرگی و سعادات سرآمد ابنای روز گار می نمود. آن جناب حکیمی بود که «قانون» [و] «کلیات شفا» [۳۰۷ ب] از طیب انفاس روح افزایش هویدا و رای صوابنمایش در ازالةٔ امراض و حصول اعراض حاوی اصناف کمالات بود. لاجرم آواز فضل و حذاقتش در اطراف و اکناف بلاد و امصار منتشر گشته سلاطین زمان و فرمانفرمایان جهان به صحبت و مجالستش راغب گشتند. تا در شهر سنهٔ خمسین و الف خاقان بلندمکان شایستهٔ سریر سلطنت فریدون خلاصهٔ اولاد سلاطین صفوی نشان شاه صفی بهادر خان آن جالینوس زمان را به رفتن بلا دهند و شرف دریافت ملازمت نیر برج دولت و اقبال، کو کب سپهر عظمت و اجلال، درة التاج نصرت و فیروزی، مصراع :

سلطان تاج بخش جهاندار تخت گیر

سلطان عبدالله قطب شاه تکلیف فرمود . چون اطاعت فرمان سلاطین عدالت

- آیین بر کافه برایا واجب و لازم است آن جناب انگشت قبول بر دیده اخلاص -
 بین گذاشته به جانب کلکنده روانه گشت. ۱ بعد از ورود بدان ملک شرف خدمت
 آن حضرت دریافته بر مدارج تقرب و دولت ترقی نمود و ساعت به ساعت سایه
 التفات پادشاهی بر وجنات احوالش می تسافت و به فراغ خاطر در سایه مرحمت
 پادشاه نصفت پناه روزگار می گذرانید. تا در سنه خمس و سبعین و الف موافق قوی -
 نایل میرزا محمد ابراهیم خلف ارجمند سعادت مند حکیم افلاطون منش که سر وی
 بود بر جو مبار حکمت پرورش یافته شوق ملاقات والد بزرگوار عنان جانش گرفت
 و به دستگیری قاید تقدیر به جانب حیدرآباد بهشت آباد کشیده بعد از وصول بدان
 خطه به دیدار یکدیگر خوشوقت گشتند و هم در آن چند روز به سبب عین الکمال
 حکیم حذاقت شعار سر بر بستر ناتوانی نهاده دست اطباء حاذق به دامن علاج آن
 عارضه نرسید و کار از تدبیر برنا و پیر در گذشت و طایر روح شریفش به منزهات
 آن جهانی برواز نمود. میرزا محمد ابراهیم نعش والد غفران پناه را به آیین شریعت
 سید المرسلین صلوٰة الله علیه و آله الطیبین به خاک سپرد و خود با تجمل تمام و
 اسباب مالا کلام متوجه بلاد ایران گشت و از بندر سورت در کشتی نشسته زورق ۲
 حیات در سفینه ممت نزدیک نمود و در عین دریا کشتی عمرش در گرداب فنا افتاده ۱۵
 بصد حسرت و نگرانی جان نازنین به قابض ارواح سپرده چون حضرت یونس علی
 نبینا و علیه السلام در کام ماهی جای گرفت و زبان روزگار به ادای این مقال گویا
 گردید ، نظم :

ز روزگار همین حالتم پسند آمد

که خوب وزشت و بد و نیک در گذر دیدم

برین صحیفه مینا به خانه خورشید

نگاشته سخن حوش به آب زر دیدم

۱ - از اینجا تا ستاره بعد در حاشیه صفحات نسخه لندن است.

۲ - اصل : زورق

که ای به دولت ده روزه گشته مستظهر

مباش غره که از تو بزرگتر دیدم

مقارن همان ایام فرزند دلبندهش میرزا اسمعیل نام که تازه تر از نپال کامرانی و سرافرازتر از شاخ شجره شادمانی بود و ده مرحله از مراحل سینه طی نموده بود در خطه یزد طبیل رحیل فرو کوفته به دیدن والد رحمت پناه شتافت. بر نظاره کنندگان گردش روزگار مخفی نماند که اسباب و اموال و رقیبات و مستغلات^۱ و نقود و جواهر واقمشه از حکمت پناه میرزا عبدالکریم بید تصرف وارثان قرار گرفت که از حیطة تعداد بیرون بود. اما در اندک روز بسیاری در معرض تلف در آمده صفت هبائ منثورا گرفت. اما حلیله جلیله میرزا محمد ابراهیم خلف حکیم ارسطومنش در خیرات و مبرات تقصیر و تکاهل نکرده بسیاری از ضعفا و ایتام و فقرا را به لباس و مایحتاج دستگیری نمود و در «محلّه چهار منار» به قرب «مزار سید عضد» مصنعه ای ساخت و همچنین در قصبه میبد بر سر راه مسافران اطراف و اکناف مصنعه دیگر احداث نموده کافه برایا که ودایع بدایع حضرت آفریدگار جل شانہ اند مستفیض می گردند.

افتخار حکماء حذاقت دستگاه حکیم عبدالله

اعلم اطباء خطه یزد بود و در معالجه مرضی و ازاله علل برایا میمنت انفاس مسیحا ظاهر می نمود و بصفت حسن خلق متصف بود. در اوایل ایام شباب علم عزیمت بصوب بلاد هندوستان بر افراخت و چون سلاطین و امراء آن ملک از ورود مقدم عزیزش مطلع گشته دانستند که «قانون» [و] «کلیات شفا» از طبیب انفاس روح افزای آن جناب هویدا و رای صواب نمایش در ازاله امراض و حصول اغراض حاوی اصناف کمالات است لاجرم صحبت فیض اثرش را مغتنم دانسته کمال توقیر و احترام به جای آوردند و پس از چند وقت مضمون حدیث حب الوطن من الایمان به خاطرش رسید و قائد توفیق گریبان جانش گرفته از راه دریا نخست به جانب حجاز و

یثرب برد و بعد از طواف بیت الله الحرام و شرف زیارت روضه رسول انس و جان صلوات الله الملك المنان به خطه بهشت منزله یزد که وطن مألوفش بود آورد و آن جالینوس الزمان تا در قید حیات^۱ بود به عنایت حکیم علی الاطلاق از دارالشفاء «و اذا مرضت فهو یشفین» شربت شفاء به کام بیماران می رسانید. و آن جناب را سه ولد ستوده خصال بود: میرزا محمد مقیم، میرزا محمد شفیع، میرزا کاظم.

میرزا محمد مقیم به صفت ورع و دین داری و تقوی و پرهیزگاری اتصاف داشت و در طاعت و عبادت از واجبی و نوافل شبانه روزی دقیقه ای فوت و فرو گذاشت نمی کرد. اما بواسطه نفس الامری و تند خوئی و آتش مزاجی و اطاعت شرع شریف و رفع ظلم و ستم بعجزه و ضعف پیوسته بر روی اعمال ابواب تقریر می گشاد. در زمان سلطنت خاقان سرافراز، مصرع:

گل بخت بهارستان اقبال

سلطان شاه عباس صفوی مرحمت پناه میرزا حکیم کلانتر به سبب گفتگو و تقریر آن عزیز از اوج جاه و اعتبار به حسیض و بال و نکال افتاده روی از راه دریا به طرف هندوستان نهاد و در میان بحر کشتی عمرش در گرداب بلا سرگردان شده سفینه حیاتش غرق گردید. بعد از روزی چند قائد تقدیر و محصل قضا عنان اختیار میرزا محمد مقیم را کشیده به جانب هند کن برد. چون اوضاع آنجا را موافق دلخواه ندید به جانب ایران مراجعت نمود و در آن اوان فرایشان قضا شادروان عظمت و سلطنت خاقان کامران، مصرع:

چراغ چشم دولت شاه عباس

در بسیط زمین گسترانیده بود. آن جناب به منصب نظارت موقوفات و بعضی از تصدی کامیاب گردید و در آن مهمات چنانچه لازمه امانت و دیانت بود سر موئی فرو گذاشت نکرد. بالاخره به منصب نظارت خالصه خطه یزد سرکار خاصه شریفه سرافراز گردید و در کمال دقت و امانت و سعی در آن کار مدت چند سال قیام و اقدام نمود و بنا بر آنکه نقش کفایت و ضبط مال دیوانی بر لوح

خاطر عاطر مثبت ساخته بود و روز و شب نسبت به وزراء و متصدیان و سایر عمال رقم
تقریر بر اوراق ضمیر می نگاشت مزاج اهل عالم از وی متنفر گردید و دست او از
مهمات دیوانی کوتاه گشت. ناکام در کنج انزوا مقیم گشته به عبادت پروردگار
که همیشه پیشنهاد خاطرش بود اشتغال نمود، تا در سنه اثنی و سبعین و الف هجری
۵ داعی حق را لیک اجابت گفته در گذشت. و از مومی الیه یک پسر ماند میرزا
محمد داود نام، بیت:

چنین است کردار گردون سپهر

گهش زهر قهرست و گه نوش مهر

به نازار کسی پرورد در کنار

به خاک افکند آخرش خوار^۱ و زار

۱۰ و خلف دیگر آن جناب میرزا محمد شفیع است که در مکارم اخلاق و محاسن
اعراق و لطف گفتار و حسن کردار عدیل و نظیر ندارد. طبع پاکش از اقسام
فضایل و کمالات بهره ور و ذهن درآکش نقاد فنون دانش و هنر و پیوسته نیکویی
و خوش خلقی را شعار خود ساخته هر گز دلی را نیاززده به آستین مرحمت و کلام
۱۵ ملایم گرد کدورت از جبین و دل دوستان زایل کرده مزاحمت به حال احدی نرسانید
و از روی نیت پاک و اعتقاد درست به حجاز و بشار شتافت و بعد از گزاردن^۱ حج
اسلام و طواف رکن و مقام به زیارت روضه مقدسه حضرت خیر الانام فایض گردیده
عنان عزیمت به جانب دیار خود انعطاف فرمود و باداء طاعات و عبادات مشغول
گردید.

۲۰ و خالق بی ولد آن مجمع مکارم اخلاق را دو ولد امجد کرامت فرموده: اول
میرزا محمد رفیع که در فضل و دانش و زهد و تقوی درجه علیا دارد و همواره همت
به تحصیل علوم دینیّه مصروف داشته اوقات شریف بر اداء وظایف عبادات صرف
می نماید.

و دیگری میرزا عبدالحسین است که از اوایل ایام جوانی که او ان نشاط و کامرانی است تا این زمان که سن شریفش قریب به چهل سالگی رسیده هرگز گرد گناه به خاطرش ننشسته و همواره به سلوک پسندیده با دوست و دشمن بسر برده در عبادت پروردگار عالمیان به تقصیر راضی نمی شود.

و فرزند خردتر آن جناب یعنی جالینوس الزمان حکیم عبدالله میرزا محمد کاظم بود که در او ان عنفوان جوانی متوجه هندوستان شده ازو خبری نیامد و او را ولد یست میرزا عبدالله نام که در تاریخ تحریر این صحیفه در وطن مآلوف اعنی بلده یزد به رفاه حال روزگار میگذراند ^{۱۵}.

عالیجناب حکمت و حذاقت دستگناه ارسطو صفاتی

جالینوس الزمانی مولانا معینا محمدا

- ۱۰ آن جامع کمالات [۳۰۸ الف] در زهد و تقوی و صلاح و پرهیزگاری درجه علیا داشت و همواره همت بر اداء و ظایف طاعات و عبادات می گماشت و به وفور فضل و ادب و کمالات پیراسته و در حسن سیرت و نقاء سریرت دست پرورد عنایات سبحانی بود و در تکمیل اسباب بزرگی و سعادت دارین ممتاز و مستثنی می نمود. در اوایل ایام جوانی که او ان نشاط و کامرانی است روی به محراب دین داری آورده هرگز گرد گناه به پیرایه ضمیر منیرش ننشست و به تعلیم علم طب و سایر علوم که موروثی داشت اشتغال نموده به مرتبه کمال رسید بلکه از اکثر دانشمندان فاضل ارسطو منش رجحان یسافته در علم طب جالینوس زمان خود گردید و در معالجه امراض عبادالله همت گماشته سقیم و زاجان دردمندان از انفس عیسوی مثالش جان تازه می یافتند و باوجود اشتغال به این امر از اداء فرایض و نوافل شبانروزی ساعتی غافل و ذاهل نبود. چون اوصاف حمیده [۳۰۸ ب] و اطوار پسندیده و ذکر محاسن آداب و مکارم اخلاق آن جناب بر تمامی فرق بشر ظاهر و هویدا است محتاج به شرح و بیان نیست ، مصراع :

به ماهتاب چه حاجت شب تجلی را.

و چون عمر شریفش از هفتاد متجاوز گشت مرضی صعب بر آن جناب طاری شد و هر چند اطباء حاذق به تدبیرات لایق و ادویه و اشربه موافق در معالجه سعی نمودند اصلاً مفید نیفتاد و چون طومار عمر آن یگانه روزگار به بند کفن ذایقه الموت رسیده بود نفس شریفش دعوت «ارجعی الی ربك راضیه مرضیه» را اجابت نمود و ازین نشیمن تغیر و انقلاب به گلشن عدن انتقال نمود، شعر:

روانش به خلد برین شاد باد

ز اخلاف او عالم آباد باد

مرقوم كلك سخن گذارمی گرداند که، مصراع: فاضل عصر و منشی دوران میرزا محمد ابراهیم منشی رقعہ به خدمت شریف آن حاوی فضایل و کمالات نوشته و طلب مداوا نموده در حین تحریر احوال خیرمآل آن جناب در نظر بود لایق نمود که درین صحیفه ثبت گردد، صورت رقعہ:

امید که همیشه حضرت حق سبحانه و تعالی از زلال [۳۰۹ الف] سرچشمه ابدی-

الاتصال احسان و عطایا بر او مندرج و وجود باجود فایض الجود سعادت اثر فضیلت ثمر حضرت مسیح الالقابی را خرم و شاداب و سرسبز و سیراب داشته از هر اس صرصر خزان تاهنگام ظهور صاحب العصر و الزمان محفوظ و مصون دارد تا شکسته دلان وادی حیرت و سینه ریشان خارخار الفت و محبت که پریشان خاطران رنجور و سرگشتگان از بلاد عافیت دوراند به مدد انفاس حیات افزای جان بخش آن افلاطون الزمانی و بقراط الدروانی از فیض لذات نفسانی و جسمانی بهره مند توانند شد. حقیقت حال و بیان این مقال چند مزخرفیست که نکته پرداز خیال در سلك نظم در آورده و به ارسال آن مصدع اوقات فرخنده مآل خجسته خصال گشته تا به یمن توجه خاطر عاطر فیض مظاهر دریا مقاطر خورشید مآثر آن مخدومی که مجاور دیار فضیلت [۳۰۹ ب] و دانشوریست از ضعف قلبی خلاصی یافته به صحت مزاج تواند رسید، قطعه:

ای حکیمی که عقل دور اندیش

به ضمیر تو التجا دارد

- وی خردپروری که افلاطون
 گر سبق گیرد از تو جا دارد
 بنده راهست يك سخن لیکن
 خجالت از عرض مدعا دارد
- ۵ بی هنر عضو شهوت انگیزم
 پشت گرم از شکست ما دارد
 کام از جای بر نمی گیرد
 بند گویی مگر به پا دارد
 ضعفش از پا چنان در آورده
- ۱۰ که ز انگشت من عصا دارد
 نیست جز نام در میان چیزی
 حال سیمرغ و کیمیا دارد
 آنچه او کرد در حقم يك چند
 گسر بود آن چنین سزا دارد
- ۱۵ ليك داغم از آنکه هر گوشه
 شوخ چشمی به من نوا دارد
 نسخه‌ای لطف کن که می دانم
 حرز خط تو اش شفا دارد
 لطف فرما خلاصیم بخشا
- ۲۰ که مرا بخت^۱ مبتلا دارد
 حق تعالی به ظاهر و باطن اول و آخر حفیظ و حافظ و ناصر و معین باد بحق محمد
 و آله الامجاد.

[۳۱۰ الف] جالینوس زمان و افلاطون دوران جامع خلق و احسان

میرزا محمد مفیدای حکیم خلف ارشد ارجمند

سعادتمند قدوة حکماء ایران

معینا محمدا

به وفور علم و سرعت فهم وجودت طبع از اکثر اطباء حاذق امتیاز دارد و در
تذکیه^۱ نفس نفیس و تصفیة باطن شریف و سیر رضیه و شیم مرضیه عدیل و نظیر
ندارد، بیت:

ای چو صبح آخرین سرتا به پاصدق و صفا

وی چو عقل اولین پا تا بسر فضل و هنر

و به سبب کمال تواضع و حسن خلق همواره تخم مهر و محبت در فضای
ضمیر صغیر و کبیر می کارد، شعر:

ای چو وهم از افتتاح آزمایش دوربین

وی چو عقل از ابتدای آفرینش کاردان

به جهت تقرب به درگاه الهی و دریافت ثبوبات اخروی با وجود وفور
اسباب و مکنت و جلالت قدر و منزلت به طیب نفس و بشره شکفته بسر بالین فقرا و
مساکین تشریف می برد و از روی طوع و رغبت بی تکلف نخست از بیمار و مدت
مالال و کیفیت و کمیت علت و اسباب و علامات آن استکشافی تمام و استفساری شافی
می نماید [۳۱۰ ب] و بر کلیات و جزئیات و دلایل نبض و قوفی کامل حاصل
کرده بعد از آن در معالجت شروع و در مداوات خوض می فرماید لاجرم به میامن
انفاس با بر کاتش که دل مرده را حیاتی تازه و سیئه پزمرده را نشاطی بی اندازه
می دهد شداید الم به عواید راحت مبدل می گردد، نظم:

بار غمی که خاطر ما خسته کرده بود

عیسی دمی خدا بفرستاد و بر گرفت

این قدر اوصاف آن مسیحا صفات که به تحریر و تقریر در آمده قطره ایست

از دریای بیکران فضل و ذره ایست از کمال دانش او ، بیت :

گر صد هزار قرن کنم وصف بی شکی

از صد هزار گفته نیاید مگر یکی

لله الحمد والمنة که بخشنده بی منت جهان بین آن فرشته خصلت را به جمال

خلف ارجمند که به شرف ذات و مجاسن صفات و اخلاق حمیده و اطوار مرضیه

موصوف و به اصناف سیر سنیه و شیم رضیه و لطف طبع و به انواع فضایل و کمالات

معروف و اسم شریفش میرزا محمد رضی است روشن ساخته ، [۳۱۱ الف] امیدواری به

کمال مکرمت کرد گاری آنکه ، مصراع :

تا جهان را بقا بود ممکن

۱۰ آن حاوی فضایل انسانی و مخدومزاده گرامی مقرون به حصول انواع امالی

و امانی در غایت عافیت و کامرانی روزگار خجسته آثار گذراند و همواره از دم

عیسوی انفاس ایشان مستمندان خطه فرح آباد یزد مستفیض و بهره مند باشند. با

وجود آنکه آن عالی جناب در حومه شهر و بلوکات منازل دلگشا و باغات فرح-

افزا دارد خصوصاً در موضع خیر آباد اهرستان مشهور به « باغ شاه نگار » و آن

۱۵ چنان باغیست که به انواع اشجار آراسته و به گونه گونه ریاحین پیراسته ، رضوان

از رشک آن روضه انگشت عبرت گزیده و آسمان در نظاره او دیده حیرت

گشوده ، شعر :

از گل و سبزه نو خواسته و آب روان

چشم بد دور تو گویی که بهشت دگرست

۲۰ دراصل شهر به « محله وقت [و] ساعت » در خانه آباء کرام واجداد عظام خود

نشسته [۳۱۱ ب] و خوان احسان و کرم بر روی خلائق گشاده و به تقد احوال

عجزه و مسا کین می پردازد .

مولانا شاه قلی ولد حکمت پناه مولانا زین الدین طیب از جانب والد برادر غفران

دستگاه میرزا حکیم کلانتر بود و به صفت علم و عمل موصوف و اکثر اوقات [را] به اداء وظایف طاعات و عبادات صرف می نمود و در میدان حذاقت گوی مسابقت از ا کفا می ربود و آن جناب را و لدار شدی بود مولانا محمد رحیم نام به و فور دانش و سرعت فهم و جودت طبع مشهور و معروف و دره معالجه مرضی و ازاله علل برایا غایت مهارت ظاهر می نمود و هم در ایام جوانی علم عزیمت به صوب عالم آخرت بر افراشت .

قدوة اطباء مسیحا صفات و حاوی فضایل و کمالات

میرزا حسن بیك

به شرف دودمان و نجابت خاندان موصوف و به لطف طبع و صفاء ذهن و اخلاق حمیده و اطوار پسندیده معروف. آن زبده اطباء حکمت اقتباس طبیبی است ۱۰ حاذق مشفق که «قانون» علاج دانسته و «اغراض» حکما را «ذخیره» خاطر کرده و در «شفای» امراض کلیات پرفن شده و در افاضه انفاس عیسوی ید بیضامی نماید ، شعر :

تازه گردد جان بیمار از دمش

روح را راحت رسد از مقدمش

در مبادی ایام جوانی و عنفوان اوقات زندگانی به تحصیل علم طب و سایر علوم همت گماشت و در میدان دانش از امثال و اقران ممتاز گردید و به پایمردی توفیق از خطه یزد که مسکن مألوفش بود به جانب مشهد مقدس رفته قریب به بیست سال به دولت زیارت روضه رضویه عرش درجه سلطان خراسان علیه التحیه سرافراز بود و در آن ارض مقدس به معالجه عباد الله قیام نموده دم عیسوی [۳۱۲ الف] ظاهر می ساخت . آخر الامر به مقتضای حدیث حب الوطن عمل نموده به یزد آمد ۲۰ و حال تحریر که دو سنین از سنه ثمانین و الف هجریه گذشته در آن ملک تشریف دارند و کافه برایا از انفاس با بر کاتش مستفیض می گردند .

حکمت پناهی حذاقت دستمهای حکیم

محسنای نصرآبادی

آن جناب به کمال هنر مذکور و به یمن معالجت و مبارکی دم و قدم مشهور،

دمی چون دم عیسی جان گشای و قدمی چون قدم خضر فرح افزای، شعر :
گر خواستی به يك دونفس آفت دوار

زایل شدی ز گنبد دوار بسی ثبات
یمن قدم چنانکه به باغ ار در آمدی .

۵ دادی ز رنج رعشه سفیدار را نجات
و با آن کمال به صفت اخلاق حسنه آراسته و با منظر خوش درین گشاد-
بازار محبت و قحط سال الفت که دوستان قدیم از هم فراموش کرده اند و آشنایان
کهن از یاد هم رفته اند در دکان مصاحبت گشاده و مباح خلق بالای هم نهاده ،
مصراع :

۱۰ بالای هم نهاده چو تبار تنگ تنگ
و سبک روحی و شیرین حر کاتی را شعار خود ساخته اگر کسی به جهت بیع و شرای
محبت به خدمت شریفش میل نماید به برکت صحت آن عزیز اخلاق ذمیمه از وزایل
گشته [۳۱۲ب] مزاج حالش به اعتدال میل می کند ، چه سر که ای به آن حدت و
ترش رویی که دارد چون با انگبین در آمیزد از صرافت حموضیت باز رسته موجب ازاله
چندین علت می گردد ، بیت :

۱۵ تو همچو سر که ترشو به انگبین آمیز
که دافع مرض و راحت روان گردی
مباش مرده دل و همدمی به جان بگزین
که از مصاحبت جان تو نیز جان گردی

۲۰ چو سایه باش ملازم به پیش اهل صفا
که آفتاب صفت شهره جهان گردی

و بنا بر آنکه نقد محبت آن جناب در دارالضرب اخلاص به سکه وفاداری
آرایش یافته و نهال مودت او در روضه اختصاص به رشحه یکجهتی و رضا جویی
پرورش پذیرفته مصاحبت او راحت روح و مدد فیض و فتوح است ، مصراع :

شکر خدا که شربت صحبت چشیده‌ام .
 عزیزی در باب لطفهای شیرین و ظرافتهای رنگین آن جناب چه نیکو گفته،

شعر

طبع را لذت از ظرافت او
 روح را بهجت از لطافت او .

☆☆☆

چون شمه‌ای از حال اطبا در سلك بیان انتظام یافت، وقت آن شد که خامه
 سخن‌دان در تحریر و تقریر وقایع دیگری شروع نماید و ذیل این صحیفه را به ذکر
 مجملی از احوال شعرا بیاراید، ومنه الاعانة والتوفیق .

[۳۱۳ الف] فصل ناسع از مقاله دویم

در ذکر شعرای بلاغت شعار

بر ضمائر اولوالابصار مختفی و مستتر نخواهد بود که در بلده جنت صفات یزد از طبقه شعرا که ناظران مناظم سخنوری و پیرایه بندگان سلسله معنوی اند جمعی کثیر در میدان فصاحت گوی بلاغت از چابک سواران اقالیم سخنندانی ربوده اند. ه چون در حین تحریر احوال این زمره فصاحت آثار که در باب علو شان ایشان همین بیت کافیت، شعر:

پیش و پسی بست صف انبیا

پس شعرا آمد و پیش انبیا

فقیر حقیر بی بضاعت در بصره بصیره گرفتار و سفر خیر اثر بلاد هند در پیش و ۱۰ مال حال خود را نمی دانست چه جای آنکه از احوال خیر مال دیگری باخبر باشد و راضی به آن هم نمیشد که صحایف جامع مفیدی از ذکر احوال این طبقه جلیله بالکلیه خالی ماند چنانچه فرموده اند، بیت:

همچو بلبل های وهویی کن که بر خواهد پرید

۱۵ مرغ روح از شاخسار عمر تا هی می کنی

لهذا خامه نکته دان صحیفه این اوراق را به ذکر مجملی از احوال بعضی از آن طایفه که به خاطر بود می آراید و زبان زمانه به نیابت آن زمره مضمون این مقال به گوش هوش بنده خاکسار می رساند، نظم:

ای مگس عرصهٔ سیمرغ [۳۱۳ب] نه جولانگه تست

عرض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری

مجد همگر

یزدی الاصل است و معاصر اباقاخان بود و دیوان مجد از قصاید و غزلیات مشهورست و ابیات بلاغت آیاتش در السنه و افواه مذکور. در اوایل حال از یزد به اصفهان رفته چند گاه در ملازمت خواجه بهاءالدین محمد ولد خواجه شمس‌الدین محمد صاحب دیوان می‌بود. و در آن ایام که از یزد عزیمت اصفهان نمود منکوحهٔ خود را که به غایت مُسِنَّه بود در یزد گذاشت، و گونا گونا که این دو بیت خواجه غیاث نقشبند یزدی مناسبت تمام به احوال آن عقیفهٔ عفت شعار دارد، شعر:

۱۰ درج لبش ز گوهر دندان شده تهی

سرو قدش چو بید موله شده دو تا

چشمان به دستیاری عینک کرشمه ساز

قد در خرام و جلوه به پامردی عصا

مجد که جوان ظریف لطیف شیرین سخن خوش حرکات بود و مدت مفارقت از حد گذشت خاتون زیاده از آن تاب جدایی نیاورده از عقب شوهر به اصفهان رفت و در وقتی که مجد در خانه نبود به خانه منزل نمود. یکی از تلامذه^۱ مجد را از قدم خاتون خبر داده گفت مرده که خاتون به خانه فرود آمد و مژدگانی طلبید. مجد گفت که مژدگانی وقتی می‌دام که خانه به خاتون فرو آمدی و خبر مرگ خاتون آورده بودی. همان ساعت [۳۱۴ الف] این سخن را رسانیدند، نظم:

۲۰ خاتون چو شنید این فسانه

زد آتش غیرتش زبانه

گفتا چه کنم چه چاره سازم

بیم‌است که جامه پاره سازم

مقارن آن مجد به خانه آمد . چون چشم زن بر شوهر افتاد آغاز عتاب کرده گفت ، مصراع :

پیش از من و تولیل و نهاری بوده .

مجد گفت ای بی بی پیش از من بلی ، اما پیش از تو حاشا که لیل و نهاری بوده باشد . در کتاب سلم السموات که از جمله مؤلفات شیخ ابوالقاسم کازرونی است مذکورست که خواجه مجدالدین همگر معاصر شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی بوده و مدتی به امر وزارت اشتغال نموده . شعرای آن زمان او را به استادی مسلم می داشته اند و نسبت میانه شعرا از او سؤال می نموده اند . این دوبیت از آثار مکارم اوست ، شعر :

- ۱۰ آن مهر گسل با دگری زان پیوست
تا بشکند آن عهد که با ما می بست
بر دیده نهم دست چو او بر گذرد
تا با دگری نبینمش دست به دست

نام مناظم سخنمدانی مولانا وحشی

- ۱۵ بافقی المولدست اما در خطه یزد نشو و نمایافته ، جوان حمیده اخلاق خجسته اطوار و شاعری شیرین کلام فصاحت آثار ، در میدان بلاغت و سخنمدانی گوی مسابقت از شعرای زمان خود روده بود و همواره ابیات ظرافت آمیز و اشعار مزاح انگیز بر لوح بیان می نگاشت و در هیچ مجلس دقیقه ای از ندیمی و نکته پردازی نامرعی نمی گذاشت و بی شایبه تکلف نادره دوران و وحید زمان بود . در غزل و مثنوی سرخیل فصحا و شعرای آن اوان از غزلیات این چند بیت که از نتایج طبع آن شاعر شیرین کلام است و در خاطر بود اکتفا می رود ، غزل :

یک جهان جان خواهم و چندان امان از روزگار

کین جهان جان بر آن جان جهان سازم نثار

ایضاً

مریض طفل مسزاجند عاشقان ورنی

[۳۱۴ ب] علاج رنج تغافل دو روزه پرهیز است

ایضاً

گرد ننشیند به طرف دامن آزادگان

گر براندازد فلک بنیاد این ویرانه را

می زرطل عشق خوردن کار هر بی طرف نیست

وحشیی باید که بر لب گیرد این پیمانہ را

و کتاب «فرهاد و شیرین» که از رشحات کلك بلاغت آیات انتظام داده بین-

۱۰ الجمهور مشهور و معروف و از جمله آیات آن به این ابیات قطع می گردد ، شعر :

که گر بر سنگ خوردی نعل شبرنگ

وزان خوردن شراری جستی از سنگ

هنوز آثار گرمی با شرر بود

کزان در مجلس شیرین خبر بود

ایضاً فرموده :

خوشا عشق خوش آغاز خوش انجام

همه ناکامی اما اصل هر کام

هر آن شادی که بود اندر زمانه

نهادند از کیرانه در میانہ

۲۰ چو کلی جمع گشت آن شادی عام

شدش آغاز عشق و عاشقی نام

ایضاً

یکی صیاد مرغی بسته پر داشت

به بستان برد و بند از پاش برداشت

زدندش طایران آسمانی

صلای رغبت هم آشیانی

چو پرزد دید بال خویش بسته

عدوی خانه در پهلو نشسته

بر آورد از شکاف سینه خویش

صفیری پر خراش از سینه ریش

که مرغی را چه ذوق از سرو [و] شمشاد

که پروازش بود بر دست صیاد

شما کازادگان شاخسارید

نشاط سرو و گل فرصت شمارید

که صیاد مرا با هن شکاریست

مرا هم با شکنج دام کاریست

این دو بیت نیز از دیوان غزلیات اوست ، غزل :

ما بی خبر ز قاعده و کار عالمیم

بیپوده گرد کوچه و بازار عالمیم

ما مردمان خانه بدوشیم و خوش نشین

نی ز آن گروه خانه نگهدار عالمیم

[۳۱۵ الف] مکارم اخلاق جناب فصاحت شعار و اشعار آبدار آن شاعر بلاغت

آثار زیاده از آنست که این مختصر گنجایش بیان تمامی آنها داشته باشد، لهذا به

۲۰ همین قدر اختصار نمود . وفات آن جناب در شهر سنهٔ سبع و تسعین و تسعمایه در

خطهٔ جنت نشان یزد اتفاق افتاد و در «مجلهٔ پیر برج» مقابل مزار کثیر الانوار سلالهٔ

دودمان رسالت صلی الله علیه و آله و سلم شاهزادهٔ واجب التعظیم شاهزاده فضل رضاعلیه

التحیة والثناء مدفون گشت ، نظم :